

مسیحیت

علی رضا شجاعی زند

فرآیندهای درونی

ماهیت تجزی گرا و رهیافت آخرت گرایانه مسیحیت، این دین را از اساس، بی نیاز از فرآورده‌هایی چون «شریعت»، «کلیسا» و «الهیات» که حلقه‌های اتصال دنیا و آخرت، ماندگاری ایمان و پایداری امور مقدس و متعالی در حیات این جهانی هستند، می‌نمود. با وجود این، تجربه تاریخی مسیحیت، فرآیندهایی را در خاطر دارد که طی آن، این جوهر «غیر شریعتی»، «غیر نهادی» و «غیر کلامی» بتدریج قلب گردید و ماهیتی کاملاً متفاوت با آنچه در ذهن و روح مسیح (ع) می‌گذشت و آن را در عمر کوتاه تبشیری اش تعلیم داد و در حیات معنوی اش نیز متجلی

گشت، پیدا نمود. مسیح(ع) که حرکت خویش را با پشت کردن به دنیا آغاز نمود و نسبت به رخدادهای اجتماعی-سیاسی پیرامون خویش بی‌اعتنایی پیشه کرد و تمامی توجهات و نگاهها را به سوی آسمان و به درون انسان معطوف ساخت، طبعاً تلاش چندان مؤثری برای بنیادگذاری این ستونهای برپادارنده و این عناصر مقوم یک دین ماندگار به کار نبرد. لیکن در دوره رسولان، پس از این که از به سر آمدن عمر دنیا و در رسیدن قریب الوقوع ملکوت آسمان، ناامیدی حاصل شد، مسیحیان به طور جدی خود را نیازمند این عناصر یافتند. و به ناچار، در یک روند تدریجی با اخذ و اقتباس از ادیان و مسلکهای گذشته و بازخوانی و تفسیر خودباورانه آموزه‌های مسیح(ع)، دست به کار خلق و ابداع عناصری شدند که برای حفظ و استمرار یک دین جهانی و صاحب داعیه، ضروری بود. در ادامه این نوشتار، زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و بسط این فرآیندهای موازی در استکمال دیانت مسیح(ع) را بررسی می‌کنیم.

شریعتی شدن مسیحیت

ویر در بررسیهای جامعه‌شناختی و تطبیقی اش راجع به ادیان جهانی، دو نوع دین را بر حسب آن که جهت‌گیری «این جهانی» یا «آن جهانی» داشته باشند، از هم تمیز داده و آنها را در دو دسته مشخص ادیان «رستگاری بخش» و ادیان «شریعتی» از یکدیگر متمایز ساخته است. ویر می‌گوید که نزد موالیان ادیان دسته نخست، دنیاخوار شمرده می‌شود؛ آنها به دنبال معنای نهفته در باطن زندگی هستند و به تعبد و ریاضت و رستگاری در آخرت می‌اندیشند. اخلاق در میان پیروان این ادیان، همان عمل به تکالیف است و با گرایشهای شدید جذبه و فنا در مجردات ماورای طبیعی، از عرفان‌گرایی و صوفیسم سردر می‌آورند. طبیعی است که در این ادیان، تنش میان دین و دنیا به اوج خود می‌رسد. در ادیان نوع دوم، دنیا و خصوصاً ظواهر آن، اهمیت پیدا می‌کند و شریعت به عنوان دستورالعمل ارتباط و تعامل با دنیا محوریت می‌یابد و از ارزش و تقدس بالایی برخوردار می‌شود. این دسته از ادیان، با توجه به اقبالی که نسبت به امور دنیایی از خود نشان می‌دهند، به سمت نوعی نگاه «کارکردگرایانه» تمایل پیدا کرده، در شکل مفرط آن از «فایده‌گرایی» صرف سردر می‌آورند؛ پس در مقابل «تکلیف‌گرا» بودن دسته نخست، اینان را باید «نتیجه‌گرا» قلمداد کرد. (فرونند/ نیک‌گهر ۱۳۶۲: ۱۸۹-۱۹۰) و بر مصادیق روشن دسته نخست را مسیحیت، خصوصاً مسیحیت پروتستانی و بودیسم می‌داند و آیین کنفوسیوس و یهودیت تلمودی را از

نمونه‌های ادیان شریعتی برمی شمرد. (همان)

الگوی وبر از دین رستگاری و مشخصاتی که از آن برمی شمرد، به تمامی، برگرفته از آموزه‌های عیسی مسیح و باورداشت مسیحیان قرون نخست از این آموزه‌هاست که پشت به دنیا، فرارسیدن قریب الوقوع ملکوت خداوند را انتظار می کشیدند و حتی پس از مایوس شدن از برپایی سلطنت خدا در زمانهای نزدیک، همچنان خود را منتظران بی شکیب رجعت دوباره مسیح(ع) و مسافران غریب شهر خدا می دانستند که به تقاص گناه نخستین، چند صباحی به اقامت در این دنیای شریر ناگزیر شده اند.

اطلاق مشخصات مورد نظر وبر درباره دین رستگاری بخش و مؤمنان رستگاری طلب، بر بودیسم بیش از مسیحیت قرار و استمرار یافت؛ چراکه بر اثر حوادثی در تاریخ مسیحیت، این ویژگیها به زودی از جریان اصلی آن، یعنی کلیسای کاتولیک روم محو گردید. مسیحیت در عمل، روندی را تجربه نمود و مسیری را پیمود که آن را بیشتر به ادیان شریعتی نزدیک می ساخت تا ادیان آخرت گرای رستگاری بخش. برخی مثل یاسپرس اساساً با این پیش فرض که مسیح(ع) یک آیین غیر شریعتی را در مقابل آیین به شدت شریعت گرای یهودیت بنیان گذارد، مخالفند. یاسپرس معتقد است که رویکرد فراشریعتی مسیح، نه در ضدیت با جوهر شریعت و نه برای آوردن یک دین غیر شریعتی، بلکه به قصد زدودن زنگارها و بازگرداندن روح معنویت به جسم شریعت یهود بوده است. به همین دلیل است که مسیح هیچ یک از قوانین واقعی تورات را باطل نمی کند. (۱۳۷۳: ۱-۲۰)

اما با این که عیسی به صراحت، اعلام می کند که برای نسخ تورات و شرایع انبیای پیشین نیامده است،^۱ در عین حال اهتمام اصلی خویش را برگرداندن توجه و دغدغه انسانها به سمت باطن دین و هدف شرایع، یعنی «گوهر ایمان» قرار می دهد. این آرمان نزد عیسی چنان اساسی است و تا آنجا مورد تاکید قرار گرفته است که مدعای بروز یک تغییر جهت بنیادی در پایه گذاری «ایمان فارغ از شریعت» که از سوی برخی دیگر مطرح شده است، چندان پیراه نمی نماید.

نقش چندگانه پولس در شکل دهی و گسترش مسیحیت و تحکیم موقعیت آن به عنوان یک آیین جدید، در این موضع نیز نمایان و پررنگ است. با این که شواهد و قراین متعددی در کتاب مقدس نشان می دهد که پطرس، اولین حواری عیسی، بیش از دیگران مورد توجه وی بوده و دست کم در دو موقعیت متفاوت، از سوی عیسی مسیح(ع) به صراحت به عنوان سرآمد موالیان و

پیشقراول آنان معرفی شده است^۲ و نزدیک به یک دهه پس از عروج عیسی به آسمان، نیز عملاً رهبری پیروان او را به عهده داشته است، اما در جهت دهی به مسیحیت، هیچ گاه نقش و موقعیتی هم پایه پولس پیدا نکرد. پولس رسول با تمام نقش تأثیرگذارش در مسیحیت، کسی است که حتی مسیح(ع) را در حیات زمینی اش رؤیت نکرده و از نفس مسیحایی و موهبت درك شاگردی مستقیم او محروم بوده است. او که خود از تعقیب کنندگان و آزاردهندگان مسیحیان نخست بود،^۳ پس از واقع شدن در یک مکاشفه ماورایی و ارتباط رؤیایی، به مسیح(ع) ایمان می آورد و به گفته خویش، پس از آن بیشترین رنج را در راه خداوند تحمل می کند.^۴ براساس آنچه در کتاب مقدس و به طور مشخص، بخش «اعمال رسولان» منعکس و مضبوط است، سهم پولس در بسط و انتشار تعالیم مسیح(ع) از دیگر رسولان به مراتب بیشتر بوده است. سهم آموزه ای و نقش تبشیری او، بر حسب ظاهر، از عیسی نیز بیشتر است؛ چراکه اگر عیسی حداکثر سه سال فعالیت تبشیری، آن هم فقط در دو استان یهودیه و جلیله داشت، طول مدت فعالیت پولس بیش از ۳۵ سال بود و پیام بشارت را تا قلب امپراتوری روم نیز برد. رتبه نخست پولس در میان رسولان، علاوه بر شرح فعالیت های تبشیری اش در «اعمال»، از طریق رسائل پذیرفته شده از وی و حجم آن در مجموعه کتاب مقدس نیز به روشنی قابل کشف است. عهد جدید حاوی چهار انجیل است که یکی از این انجیل به قلم لوقا، از شاگردان و همراهان پولس است. لوقا همان کسی است که «اعمال رسولان» را نیز به رشته تحریر درآورده و مهم ترین و بیشترین سهم را در آن، به گزارش خدمات پولس اختصاص داده است. از ۲۱ رساله پذیرفته شده در عهد جدید، ۱۳ رساله، یعنی نزدیک به $\frac{۲}{۳}$ آن به پولس رسول تعلق دارد که اتفاقاً در قیاس با رساله های دیگر طولانی تر هم هستند. سهم پطرس، با تمام احترام و شأنی که به واسطه توصیه و تمجیدهای عیسی از وی دارد، در کل عهد جدید، تنها دو رساله است. این که بسیاری بر این باورند که مسیحیت آفریده دست پولس است، به همین دلیل است که نزدیک به نیمی از حجم کتاب مقدس مسیحیان، یا درباره اوست و یا به قلم او. میشل در مقایسه میان پولس و دیگر رسولان می گوید: در حالی که او فردی شهری، دیوانی و مطلع از شریعت یهود و آشنا با فلسفه یونان بود، دیگر رسولان و شاگردان عیسی، ماهیگیرانی^۵ ساده دل بودند. (۱۳۷۷: ۵۵) البته پولس مدعی است که تمامی مطالبش، کلماتی است که عیناً از روح پاك خدا الهام گرفته است.^۶

نیچه از جمله کسانی است که معتقدند مسیحیت، به دست پولس بدل به یک دین شریعتی و

کلیسایی، درست شبیه همان چیزی که مسیح، خود بدان حمله می‌کرد و با آن می‌ستیخت، گردیده است. او می‌گوید: پولس تجسم همان شخصیتی بود که با منجی در تضاد است. او در تنفر و خشونت، یک نابغه بود و به قدرت عشق می‌ورزید؛ از این رو، مفاهیم، شریعت و نهادهایی را در مسیحیت پایه گذارد که هیچ نسبتی با تعالیم حیات بخش عیسی نداشتند و بیش و پیش از هر کس، مسیح(ع) با آنها بیگانه بود. (۱۳۵۲: ۹۶-۸۶) او اراده خویش را اراده خدا یا به اصطلاح خودش، قانون الهی نامید. (پیشین: ۱۰۰) ویلز و رنان نیز همچون نیچه، پولس و نه مسیح(ع) را مسئول مسیحیت می‌شناسند. ویلز می‌گوید که دین صاف و ساده مسیح(ع) به دست پولس که یک یهودی متنصر بود، به دین قربانی و کشیش، همانند آیینهای بت پرستی کهن بدل گردید و رنان این ابدال و تخلیط را نه از سر سهو و بدفهمی، که عمدی و توأم با سوءنیت می‌شمارد. (قطب ۱۹۹۴: ۹-۱۰)

از کلام عیسی که هم از پایدار ماندن اعتبار و صلاحیت تورات سخن می‌گوید و هم خاتمه یافتن دوران آن را اعلام می‌نماید،^۷ هم آن را گنج کهنه می‌شمارد و هم از بقای آن، همچون بقای زمین و آسمان خبر می‌دهد،^۸ براحتی نمی‌توان نتیجه گرفت که آیین جدید، شریعت گرا یا شریعت گریز بوده است. از تعالیم پارادوکسیکال رسولان نیز که در آن، هم مخالفت‌های صریح و تندی علیه شرایع به طور کلی و علیه شریعت ثقیل یهود به طور خاص داشته‌اند و هم دستورات شریعتی صادر کرده‌اند و بعضاً از شریعت موسی نیز حمایت نموده‌اند هم نمی‌توان به تشخیص روشنی در این باب دست یافت. پولس، خود به عنوان شاخص‌ترین چهره ضد شریعت و ضد یهود، در بخشهایی از آموزه‌ها و توصیه‌هایش به کلیساهای غیر یهود، فرامین شریعتی و بعضاً تکلف آور صادر کرده است.

مواضع ضد شریعتی پولس در کتاب مقدس صریح و فراوان است. او با تأکید بر این که نجات، تنها متکی به فیض الهی،^۹ ایمان به مسیح(ع) و خون ریخته شده خداوند^{۱۰} است، عمل به شرایع را بی‌تأثیر و غیر ضروری اعلام می‌کند.^{۱۱} او همچنین ابراز می‌دارد که به علت دشواری شرایع و ناتوانی بشر، نجات از این طریق اساساً میسر نبوده و همین امر باعث شده است تا خداوند فرزندش را برای نجات بشر بفرستد.^{۱۲} او شرایع را دستوراتی موقتی می‌داند که با آمدن مسیح(ع)، دیگر از اعتبار و سکه افتاده‌اند.^{۱۳} مسیح(ع) با آمدنش بشریت را از زیر بار سنگین شرایع آزاد نمود^{۱۴} و مسیر خدمت به خداوند را به کلی دگرگون ساخت.^{۱۵} فصل الختام سخن او

در نفی کامل شریعت آن است که: «... فقط در یک صورت، دیگر کسی گناه نمی‌کند و آن موقعی است که هیچ شریعتی نباشد.»
(رومیان ۷:۸)

برخی، مواضع ضد شریعتی پولس را یک موضع‌گیری اصیل و قاطع علیه کلیت شریعت نمی‌دانند؛ چنانکه بعد از این نیز نشان خواهیم داد که آموزه‌های پولس، خود یکی از عوامل مهم «شریعتی شدن مسیحیت» بوده

است. اینان معتقدند که سخنان ضد

شریعتی پولس در واقع مبارزه‌ای بوده است

علیه روح مسخ شده و به شدت شریعت‌گرای یهود

که می‌رفت تا از طریق یهودیان منتصر، بر مسیحیت نوپا نیز مستولی گردد و بر عقاید مسیحیان غلبه پیدا کند. تلاشی که پولس برای بردن پیام مسیح(ع) به میان غیر یهودیان به عمل آورد و بر همین اساس نیز خود را رسولی مختص هدایت غیر یهودیان معرفی کرد^{۱۶} و مقاومت سختی که در برابر اصرار کلیسای اورشلیم مبنی بر رعایت و مواظبت از اصول شریعت یهود از سوی نوایمانان مسیحی، نشان داد، همه از مواضع ضد یهودی وی برمی‌خاست و به تشدید منازعه میان اعضای کلیسای اورشلیم و اعضای کلیسای انطاکیه می‌افزود.^{۱۷} پولس، خود از اختلافاتی که بر سر همین موضوع با پطرس، هادی یهودیان^{۱۸} داشته است، در نامه به مسیحیان غلاطیه چنین یاد می‌کند: «اما وقتی پطرس به انطاکیه آمد، حتی در حضور دیگران او را سخت سرزنش کردم... در حضور همه به پطرس گفتم: درست است که تو یهودی زاده هستی، ولی خیلی وقت است که قانون مذهبی یهود را کنار گذاشته‌ای؛ پس چرا حالا می‌خواهی این غیر یهودیها را به حفظ قانون یهود مجبور کنی؟» (۲: ۱۱ و ۱۴)

با این که بحثهای جلسه کلیسای اورشلیم به اینجا می‌انجامد که به نومسیحیان غیر یهود اعلام

نمایند که از قوانین یهود جز رعایت سه چیز - نخوردن گوشت مردار و ذبیحهٔ بتها و پرهیز از زنا - باری بر دوش آنها نخواهد بود، و این پیغام توسط یهودا، سیلاس، پولس و برنابا به انطاکیه برده می‌شود و ظاهراً مبنای مأموریت‌های بشارتی بعدی پولس قرار می‌گیرد، با این حال شریعت مسیح (ع) برای یهودیان و غیر یهودیان به همین میزان محدود نماند و اتفاقاً عامل بسط شریعت، همان کسی گردید که پیش از این و پیش از دیگران جدی‌ترین مخالفتها را با آن کرده بود.

گسترهٔ توصیه‌ها و اوامر شریعتی پولس از نصایح تشویقی تا دستورات تکلیفی و الزام‌آور دامنه داشت؛ دامنه‌ای از توامی «اخلاقی» تا فرامین محکم «شریعتی». او پس از این که مؤمنان مسیحی را از عجب ناشی از دینداری و نیکو عملی بر حذر می‌دارد،^{۱۹} آنها را در برابر پرسشهای برآمده از وجدانهای پاک خویش قرار می‌دهد: «حال که به وسیلهٔ ایمان، نجات یافته‌ایم، آیا دیگر لازم نیست به دستورات خدا عمل کنیم؟»^{۲۰} او انسانهای پاک شده از گناه را نصیحت می‌کند که اجازه ندهند دیگر بار، گناه بر آنان چیره شود.^{۲۱} و همچون خدانشناسان، اسیر شهوات گردند.^{۲۲} توصیه‌های اخلاقی پولس به مسیحیان کم نیست: محبت زن به همسر، اطاعت و احترام به والدین، اطاعت از ارباب و خدمت با اشتیاق و صادقانه به او، رفتار درست با غلامان،^{۲۳} فروتنی و تواضع و پرهیز از خودخواهی و خودنمایی، رعایت حال دیگران،^{۲۴} فرو خوردن خشم، پرهیز از کینه‌جویی و درشت‌خویی و ترك دروغ‌گویی،^{۲۵} احتراز از آلودگی به شهوات و هوس و هوس و طمع ورزی،^{۲۶} بردباری، فروتنی، ملاحظت، مهربانی و گذشت در حق دیگران،^{۲۷} اطاعت زنان و مدارای شوهران،^{۲۸} احترام به سالخورده‌گان و محبت به جوانان و حسن ظن به آنان^{۲۹} و ... توصیه‌هایی است که کمابیش در ادیان پیش و پس از مسیحیت هم دیده شده است. همین میزان از توامی اخلاقی که ویژگی متمایزکننده‌ای نیز در آن مشاهده نمی‌شود، البته از رسول شریعت ستیزی چون پولس که هر نوع عمل نیک و بد را در رستگاری و نجات مؤمن و کسب خشنودی الهی بی‌تاثیر می‌داند، شگفت و تا حدی ناوارد به نظر می‌رسد؛ چه رسد به برخی احکام قاطع شریعتی که توسط او برای اعضای کلیساها صادر شده است؛ مثل دستور به اخراج زناکار از کلیسا و دوری و تبری جستن از گنهکاران؛^{۳۰} امتناع از رفتن نزد قاضی غیر مسیحی و غیر مؤمن برای طرح دعوا و طلب داوری؛^{۳۱} دستوراتی دربارهٔ ازدواج و طلاق^{۳۲} و دربارهٔ تکلیف زن و مرد مسیحی‌ای که همسر غیر مسیحی دارند^{۳۳} و همچنین تجویزهایی برای ازدواج زن شوهرمرد مسیحی با یک مؤمن مسیحی؛^{۳۴} و دربارهٔ مسألهٔ تجرد؛^{۳۵} احکامی دربارهٔ حرمت

گوشت حیوان قربانی شده برای بتان؛^{۳۶} درباره هم سفره شدن با بت پرستان؛^{۳۷} درباره وظایف زن در قبال شوهر^{۳۸}؛ درباره آداب عبادت^{۳۹} و تکالیف عباد در هنگام حضور در کلیسا؛^{۴۰} درباره مشروب خواری^{۴۱} و

غلظت روح شریعت گرا، آنگاه در پولس بیشتر نمایان می گردد که برخلاف رویه عیسی که به سراغ آلودگان و گنهکاران می رفت و خود را منجی ایشان می دانست، او به طرد این گونه افراد از جمع مؤمنان دستور می دهد^{۴۲} و آنها را از امکان حضور در سلطنت خداوند مایوس می نماید.^{۴۳} پولس درباره منشأ این قبیل دستورات که بعدها شریعت مسیحی را تشکیل دادند، سخنان متفاوتی دارد و سر آخر نیز تکلیف مخاطب خویش را روشن نمی کند: «... من فکر می کنم آنچه می گویم از طرف روح خدا می گویم.» (اول قرنسس ۷: ۴۰) «من از طرف خداوند برای آنها هیچ دستور معینی ندارم؛ ولی خداوند از سر لطف، به من حکمت قابل اعتمادی داده است...» (اول قرنسس ۷: ۲۵) «... گرچه مستقیماً از طرف خداوند صادر نشده اند، ولی به نظر من درستند...» (اول قرنسس ۷: ۱۲) «... و این دستور از طرف من نیست؛ چون این چیزی است که خود خداوند فرموده است...» (اول قرنسس ۷: ۱۰)

مواضع به ظاهر متعارض مسیحیت در نفی و اثبات شریعت را باید برحسب رویکرد دوگانه پولس تعبیر کرد. او از یک سو در تلاش برای وارheidن از شریعت یهود بود و از سوی دیگر در صدد پی ریختن شریعت جدیدی برای مسیحیت، به مثابه یک آیین ماندگار.

نهادی شدن مسیحیت

با هر گامی که مسیحیت در جهت گسترش جغرافیایی و بسط آموزه ای خود برمی داشت، از جوهر اصیل تعالیم بی آرایش و صریح عیسی دورتر و به یک آیین سراسر دنیوی نزدیک تر می شد. نیچه با شگفتی می گوید: جهان مسیحیت، با این که رفتار و عقایدش خلاف روح و آموزه های مسیح است، اما همچنان خود را مسیحی می داند. (۱۳۵۲: ۸۰) و از این رو، معتقد است که واژه مسیحیت، سوء تفاهمی بیش نیست. در جهان تنها یک مسیحی واقعی وجود داشت و به معنای دقیق کلمه، مسیحی زندگی کرد؛ او هم عاقبت بر صلیب جان داد. بشارت دهنده، خود بر صلیب مُرد. (پیشین: ۸۱) یاسپرس در این که عیسی را بنیانگذار مسیحیت بدانیم، به طور جدی در تردید است و می گوید: مسیحیت، در پرتو شخص عیسی، هرگز نمی توانست به وجود آید. محتویات

و آموزه‌های ایمان مسیحی، ربطی به عیسی و تعالیم او ندارد. بنیانگذاران واقعی مسیحیت، حواریون و کلیسا هستند. (۱۳۷۳: ۶۰-۵۸)

پس از خاتمه یافتن حیات زمینی عیسی، دو اقدام اساسی از سوی شاگردان خاص او باعث شد تا نصایح اخلاقی و ارشادات معنوی عیسی بدل به تعالیمی نجات بخش، در قالب یک آیین جدید گردد. این دو اقدام تأسیسی علاوه بر این که مستلزمات مورد نیاز برای به ظهور رساندن یک دین جدید را فراهم آورد، عناصر و ممیزهای جداکننده از آیین پیشین را نیز تقویت کرد و راه برون شد از اطار بسته دین یهود، و مستقل و منتزع شدن از کنیسه اورشلیم را به روی پیروان مسیح (ع) بازگشود.

گام نخست این دگردسی، با تلاشهایی که رسولان و به طور مشخص پولس رسول، در بازگویی پر رمز و راز سرگذشت مقدس مسیح (ع) و تفصیل شریعتی و تفسیر کلامی آموزه‌های موجز وی به خرج دادند و نهایتاً آن را به متن مقدس مکتوبی به نام «عهد جدید» بدل کردند، برداشته شد، و گام دوم با مجاهدتهای همانها و خصوصاً پولس، در گسترش جغرافیایی مسیحیت و بنیانگذاری کلیساهای جدید در سرزمینهایی که حتی آیین یهودیت نیز بدانها راه نیافته بود، شکل گرفت. بسط محتوایی آموزه‌های مسیح (ع)، پایه‌های مرامی شکل‌گیری مسیحیت را تحکیم کرد و گسترش جغرافیایی آن، ناخواسته صورت این آیین آخرت‌گرا و معنویت‌پرور را به سمت واقعیات این جهانی برگرداند و به سوی دنیا متمایل ساخت.

پولس با انتخاب مسیری که از غلاطیه و انطاکیه و افسس در آسیای صغیر، آتن و قرنتس و تسالونیک و فیلیپی در یونان، و بالاخره کرت و مالت و رم در ایتالیا می‌گذشت، مسیحیت را که آیینی متعلق به سامی نژادان شرق میانه بود و از ادیان ابراهیمی محسوب می‌شد، به سمت غرب برد و در دامان امپراتوری روم قرار داد.^{۴۴} این دو سرنوشت، یعنی سرازیر شدن به سوی غرب و انتقال مرکزیت آن از اورشلیم به رم و واقع شدن در قلب امپراتوری و رأس الخیمه تمدن غرب، طبعاً پیامدهای خاصی برای مسیحیت به دنبال داشت که بسیاری آن را بی‌تأثیر در فرآیند دنیوی شدن آن ندانسته‌اند.^{۴۵}

تا وقتی که عیسی در قید حیات بود، با آن که دست کم، دو بار از کلیسا نام برد و اختیار حل و عقد در زمین و آسمان را به آن داد و کلیدهای سلطنت خدا را به آن سپرد و به اعتباری، پطرس را به نیابت از خویش به رهبری آن گمارد،^{۴۶} عملاً هیچ کلیسایی به منصفه ظهور نرسید. یعنی نه اجتماع

متمایزی از مؤمنان مسیحی شکل گرفت و نه مکان ویژه و جداگانه‌ای برای عبادت و اجرای مناسک خاص مذهبی تعیین و مورد استفاده قرار گرفت و نه نهادی برای سازمان‌یابی سلسله مراتب روحانیت پدید آمد. با این همه، و تنها با اتکا به همان دو عبارت منقول از مسیح، و البته با اهتمام و تدبیر رسولان، کلیسا بتدریج به چنان بنای مستحکم و نهاد ریشه‌داری در مسیحیت بدل گردید که نفوذی همپایه مسیح(ع) و رسولان، اعتباری هم‌تراز با کتاب مقدس و اقتداری هم‌اورد با امپراتوران پیدا کرد.

ظهور نخستین کلیسای مسیحی به پس از مصلوب شدن مسیح(ع) برمی‌گردد. برخی مثل میلر، پیدایش کلیسای مسیح، البته به معنای نخست آن، یعنی «مجمع ایمان داران»، را به هنگام موعظه بلند پطرس در روز پنطیکاست برای اهالی اورشلیم^{۴۷} برمی‌گردانند. (۱۹۳۱: ۴۹-۵۰) و بعضی دیگر، جدا شدن مکانی کلیسای اورشلیم به رهبری یعقوب، برادر عیسی، از خانه خدا و کنیسه یهودیان را به عنوان نخستین کلیسای مسیحی برشمرده‌اند. مسیحیان که در سالهای نخست در همان معبد بزرگ اورشلیم و در کنار یهودیان به انجام مراسم عبادی و احياناً موعظه و تعلیم می‌پرداختند،^{۴۸} پس از سخت‌گیریهای منجر به شهادت استیفان و فرار از اورشلیم،^{۴۹} احتمالاً آزادی عمل گذشته خویش را در انجام مناسک و مراسم عبادی مستقل در معبد اورشلیم از دست دادند. در عین حال، عهد جدید حتی پس از این واقعه، بدون اشاره به مکان و اوصاف کلیسای اورشلیم، درباره خدمات و وظایف کلیسا،^{۵۰} تصمیم‌گیریهای جمعی،^{۵۱} اعزام مبلغ و رسول به مناطق دیگر^{۵۲} و... مطالبی را می‌آورد که بیانگر آن است که این کلیسا به ریاست یعقوب در عهد رسولان و زمانی که هنوز پطرس و دیگر رسولان در قید حیات بوده‌اند، وجود داشته و نقش و فعالیت مهم و مؤثری هم برعهده داشته است.

با این‌که ابلاغ بشارت به غیر یهودیان، اول‌بار توسط پطرس و در شهر قیصریه صورت گرفت،^{۵۳} لیکن به عنوان یک حرکت اساسی و جریان دنباله‌دار، با فعالیت‌های تبشیری پولس و برنابا در آسیای صغیر و تأسیس کلیسای انطاکیه آغاز گردید و در همان جا بود که پیروان عیسی برای اولین بار، «مسیحی» خوانده شدند. (اعمال رسولان ۱۱: ۲۶) کلیسای انطاکیه به سبب موقعیت جغرافیایی شایسته و دسترسی مناسب به سمت غرب و همچنین وجود نوایمانان غیر یهود، بتدریج بدل به مهم‌ترین پایگاه انتشار مسیحیت در میان غیر یهودیان گردید و بر اهمیت آن، در قیاس با کلیسای اورشلیم افزوده شد. (تنی / میکائیلیان بی تا: ۲۰) در حالی که رشد کلیسایی در

مناطق یهودی نشین با کندی و سختی به پیش می‌رفت و حداکثر احتیاط برای عدم تحریک یهودیان صورت می‌گرفت، اما در شهرهای غیر یهودی از شتاب و رشد بیشتری برخوردار بود؛ به طوری که از نامه‌های پولس چنین برمی‌آید که پس از سه سفر تبشیری در این مناطق، همزمان، با پیش از ده کلیسا به طور مستقیم در ارتباط بوده است و حتی از این کلیساها خواسته است که برای هر شهر، یک کشیش تعیین کنند. (تیطوس ۱: ۵)

روند رو به گسترش جمعیت مسیحی و افزایش و تقویت کلیساها در شهرها و مناطق آباد، به رغم فشار و شکنجه‌ای که بر ایمان داران وارد می‌آمد، ادامه یافت و تا قلب امپراتوری هم پیش رفت. پذیرفته شدن و رسمیت یافتن مسیحیت به عنوان یک آیین مستقل در سال ۳۱۳ میلادی و مسیحی شدن کنستانتین در ۳۲۳، به دوران سختی و مرارت مسیحیان پایان داد و در عین حال، مسیحیت و کلیسا را وارد مرحله‌ی کاملاً جدیدی نمود و سرنوشت آن را به کلی دگرگون ساخت. بعد از آن که مسیحیت دین رسمی امپراتوری گردید، ناخواسته و ناگزیر از یک آیین آزاد دنیاگریز و بی‌اعتنا به قدرت، به یک دین دولتی که بایستی در عین هدایت مردم به سوی آخرت، انسجام و مشروعیت امپراتوری را فراهم آورده، اقتدار آن را نیز حفظ کند، بدل شد. کلیسا به سرعت، ساختاری دولتی یافت و تابع بوروکراسی پیشرفته‌ی امپراتوری گردید و به همین دلیل، اهمیت و رتبه‌ی کلیساهای شهرها و مناطق مختلف، تابعی از موقعیت و رتبه‌ی دیوانی محل استقرارشان گردید. ادغام کلیسا در امپراتوری، مسیحیت را در یک گام بلند به دامان آنچه تا پیش از این به شدت مورد انزجار بود و از آن دوری می‌شد، یعنی «قدرت» انداخت و همین هم نشینی و همراهی با قدرت، باعث تغییر عیار و قلب ماهیت آن شد و هزاره‌ای را رقم زد که مؤمن و غیر مؤمن مسیحی از آن تبری می‌جویند.

کلامی شدن مسیحیت

با این که کامل شدن صورت آیینی و شریعتی مسیحیت یکی از فرآیندهای مهم و لازم برای احراز جایگاه و موقعیت یک «دین تاریخی» (Historical Religion) بوده است، اما در مسیحیت این «الهیات» بود که به لحاظ سبقت تاریخی و بذل توجه و اهتمام بیشتر، مقام نخست را دارا گردید. مسیحیت خیلی زود و حتی قبل از آن که پایه های آیینی و ساختار نهادی اش شکل بگیرد و قوام یابد، دچار مجادلات کلامی شد و نخستین انشعابهای پیش رس در آن، بر اثر همین اختلافات کلامی درباره ماهیت مسیح (ع)، آموزه تثلیث، عقیده به تجسد و ... پدید آمد. اعتقادنامه های صادر شده از سوی شوراها دینی، که در فاصله میان قرنهای چهارم تا هفتم تشکیل شدند، همگی به تصمیمات حاصل از همین بحثهای کلامی اختصاص دارند و کمتر به اصول شریعت و نظام کلیسایی می پردازند.^{۵۴}

«کلامی شدن» نیز همانند «شریعتی شدن» و «نهادی شدن» و آمیزش با قدرت، گام دیگری بود در جهت «دنیوی شدن» مسیحیت و «عرفی شدن» مسیحیان و جامعه مسیحی. فرآیند کلامی شدن مسیحیت از دو سو بر تحقق چنین سرنوشتی تأثیر گذارد:

۱. از طریق تأکید بر دوگانگی و بیگانگی میان عقل و ایمان.

۲. از طریق تلاش برای عقلانی کردن آموزه های سراسر ایمانی مسیحیت.

این دو مسیر به ظاهر متخالف و نقیض، بعدها دو شاخه اصلی الهیات مسیحی را تشکیل دادند و هر کدام به نحوی و در مرحله ای به فرآیند عرفی شدن آن کمک کردند. جریان کلامی نخست که ریشه در اندیشه های ریاضی-شهودی فیثاغورثی، ایده آلیسم عرفانی افلاطونی و اشراق فلوطینی داشت، زمینه مساعد و مؤیدهای بیشتری در آموزه های عهد جدید یافت و از همین رو، نقش ماندگارتر و عمیق تری بر الهیات مسیحی باقی گذارد و سیطره آن به عنوان اندیشه غالب در سنت مسیحی، دوام بیشتری پیدا کرد. این جریان کلامی که در گذشته به عنوان جریان «ضد الهیات» و در دهه های اخیر به عنوان «الهیات جدید» از آن یاد می شود؛ اساساً نسبت به هر آنچه به این جهان تعلق دارد، و برای خود در مقابل جهان دیگر هویت و استقلال قائل است، بی اعتناست و ضمن فرض تجزیه قاطع میان سپهر دنیا و سپهر آخرت، چالش سختی میان آنها برقرار می سازد؛ چنانکه گویی هیچ طرفی، وجود و حضور طرف دیگر را بر نمی تابد و تحمل نمی کند. با این وصف، این جریان همچنان یک رویکرد کلامی است؛ چراکه با استمداد از عقل به مثابه ابزاری در خدمت دین، تلاش

می‌نماید تا عقاید سراسر ایمانی خویش را از آموزه‌های کتاب مقدس که تنها منبع قابل اعتماد مسیحی است، استخراج کند و یافته‌های خویش را با نور ایمان در دل و روح مؤمن برگزیده تثبیت نماید. و در عین حال، یک جریان «ضد الهیات» است؛ زیرا همین‌شان ابزاری و ظلی را نیز براحتی برای عقل بشری نمی‌پذیرد و به رغم استمداد از آن در «اثبات ایمان»، همچنان به تحقیر و تخفیف آن می‌پردازد و با استمدادجویان از عقل در «تثبیت ایمان»، به مخالفت برمی‌خیزد.

جریان کلامی غالب در مسیحیت، مثل همه چیزهای دیگر با الهیات پولس آغاز گردید و در عقاید کلامی آباء کلیسا تجلی یافت و در کلام آگوستینی ادامه پیدا کرد و پس از وقفه‌ای کوتاه، که در قرن‌های دوازدهم تا پانزدهم از پی رسیدن امواج فلسفه ارسطویی و کلام اسلامی به ساحل مسیحیت در آن پدید آمد، با اقبال و شعف بیشتری مجدداً احیا شد و در گرایشها و فرقه‌های متنوعی که با همه اختلافات به پروتستانتیسم شهرت یافته‌اند، خود را نمایان ساخت.

پولس که بجد و بعضاً با عتاب، مسیحیان را از بحث و جدال با یکدیگر بر سر «عقاید مذهبی» و «احکام دینی» و درباره «مسائلی که جوابی ندارند»، برحذر می‌داشت و آن را مضر به حال هر دو طرف بحث می‌دانست^{۵۵} و همچنین مسیحیان نوایمان را که ایمانشان از پشتوانه‌های نظری عمیق و متینی برخوردار نبود، از وارد شدن در بحث با فلسفه دانه‌های بی‌ایمان منع می‌کرد،^{۵۶} خود بنیانگذار الهیات ویژه و بی‌بدیلی برای مسیحیت گردید. آموزه‌های کلامی او که در نامه به مسیحیان قرنتس،^{۵۷} کولسی^{۵۸} و تسالونیک^{۵۹} آمده است، صرفاً جنبه دستوری و اخباری دارد و فاقد هرگونه عنصر نظری و برهانی، که خمیرمایه هر مدعای کلامی است، می‌باشد و با ابتنا و تشریط آن بر یقین حاصل از ایمان، پیشاپیش، راه را بر هرگونه تردید و ابهام رخنه‌گر و تشکیک و پرسش صادقانه و روشنگر برمی‌بندد و از رودررویی مستقیم با مدعیات باطل تن می‌زند.^{۶۰}

کمک این جریان الهیاتی به عرفی شدن از طریق ایجاد شکاف و تخالف لاینحل میان عقل و ایمان، و فرض مسیرهای متعکس و بلکه متناقض برای آنها بوده است. از نظر ایشان، «عقل» سارق ایمان است و از صوب آن هیچ راهی به سوی آسمان کشیده نمی‌شود و «ایمان»، آخرین چاره خداوند برای کاستن از آلام حیات، و نجات انسان از شرارت دنیاست. مخالطه میان این دو، نه شدنی است و نه کاری است پسندیده؛ پس باید بی‌ملاحظه خویشاوندیهای ناصواب و به هم آمیختگیهای مخل در گذشته، مرزهای قاطع و مفارقی میانشان برکشید و بجد از آن پاسداری کرد تا هریک بی‌مداخله خلل آفرین دیگری، نقش خویش را در آبادسازی دنیا و تشقی خاطر انسان ایفا کند.

الهیات مدرسی که، به خطا، به عنوان جریان غالب در قرون وسطی شناخته شده بود و به دلیل همین گمان نه چندان صائب،^{۶۱} بعدها با حملات تندی - هم از سوی عقلی‌گران لائیک و هم از جانب ناعقل‌گرایان ضد کلیسا - مواجه گردید، جریان کلامی دیگری در سنت مسیحی است که به طریقی متفاوت از جریان نخست، به این فرآیند مدد رسانده است. تلاش متکلمان مدرسی در قرون متتهی به دوران جدید بر این بوده است که پیوند گسسته میان عقل و ایمان را مجدداً برقرار سازند و مجال بیشتری برای جولان عقل در حوزه دین، اعم از عقاید و ایمان و اخلاق، فراهم آورند. باز کردن پای عقل به عرصه ایمان، مجوزی گردید برای نشانیدن گزاره‌های دینی در برابر انواع محاکات فیلسوفانه و محاجات عقلانی. چنین پیشامدی که می‌توانست به عنوان فرصت مغتنمی برای عرض اندام و طرح و ابرام حقایق نهفته در این آیین الهی تلقی گردد، به دلیل جوهر غیر برهانی و مشرب سراسر ایمانی مسیحیت و همچنین موج سهمگینی که در همان هنگام علیه کلیسا به راه افتاده بود، هیچ پیامد مفیدی برای مسیحیت در بر نداشت؛ بلکه موضع حق طلبانه و پایه‌های عقل‌پسندانه آن را نیز نزد موالیان و مخاطبان خویش به شدت تضعیف کرد و آن را تا حدیک «امر کاذب، اما ضروری»^{۶۲} تنزل داد.

پل تیلیش از خبط دیگری در الهیات مسیحی نام می‌برد که نمی‌توان آن را براحتی، به هیچ یک از دو جریان فوق نسبت داد؛ بلکه باید زمینه‌ها و شواهد آن را در «الهیات عامیانه کلیسایی» جستجو کرد. او می‌گوید: الهیات آنجا به راه خطا رفت که تلاش نمود تا خدا را در خلأهای معرفتی و شکافهای علمی به اثبات رساند. نظریه «خدای رخنه‌پوش» (God of Gaps) حامل تصور بسیطی از خداوند بود که او را تا حدیک علت بلاواسطه و مستقیم در رویدادهای طبیعی و تاریخی نازل می‌ساخت و درگیر می‌نمود. (۱۳۷۶: ۱۳۲) مداخله الهیات در حیطه علم و فلسفه، در نهایت به تباهی الهیات و ترغیب متارکه آن انجامید. (همان)

پی نوشتها:

۱. «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های پیغمبران دیگر را منسوخ کنم، من آمده‌ام تا آنها را تکمیل کنم و به انجام برسانم.» (متا ۵: ۱۷) عیسی می‌گوید که تورات حتی در یک نقطه صلاحیت خود را از دست نداده است. (لوقا ۱۶: ۱۷)
۲. «... و من روی این صخره (پطرس) کلیسای خود را بنا می‌کنم... و من کلیدهای سلطنت خدا را در اختیار تو می‌گذارم...» (متا ۱۶: ۱۹-۱۸) عیسی خطاب به پطرس، سه بار می‌گوید: «... پس به

- بره های من خوراك بده ... پس از گوسفندان من مراقبت كن ... پس به بره های كوچك من خوراك بده . . «
(یوحنا ۲۱: ۱۷-۱۵)
- ۳ . «پروان عیسی را تا سر حد مرگ شکنجه و آزار می دادم . مردان و زنان را دستگیر و زندانی می کردم . «
(اعمال رسولان ۲۲: ۴)
- ۴ . «... من حتی از سایر رسولان بیشتر زحمت کشیده ام...» (اول قرنتس ۱۵: ۱۰)
- ۵ . شاگردان خاص عیسی (حواریون) یا ماهیگیر بودند و یا مأموران اخذ مالیات . نگاه کنید به : تاریخ دیانت مسیح (ص ۵-۶) .
- ۶ . «وقتی درباره این هدیه ها برای شما صحبت می کردیم ... عیناً همان کلماتی را به کار بردیم که روح پاك خدا به ما الهام می کرد ...» (اول قرنتس ۲: ۱۳)
- ۷ . «تورات عیسی و نوشته های پیامبران تا وقتی راهنمای شما بود که هنوز یحیی پیغام خود را به شما نداده بود ... اما این بدان معنی نیست که تورات حتی در یک نقطه صلاحیت خود را از دست داده باشد ؛ بلکه مثل زمین و آسمان پایدار است . « (لوقا ۱۶: ۱۷-۱۶)
- ۸ . «کسانی که در شریعت موسی استادند و حالا شاگرد من شده اند ، از دو گنج کهنه و نو برخوردارند . گنج کهنه ، تورات است و گنج نو ، انجیل . « (متی ۱۳: ۵۲)
- ۹ . «پس برکتهای خدا به خواهش یا کوشش مردم به آنها عطا نمی شود ؛ بلکه خدای رحیم به کسانی که بخواهد برکت می دهد . « (رومیان ۹: ۱۶)
- ۱۰ . «... خدا عیسی مسیح را فرستاد تا مجازات گناهان ما را خودش متحمل شود ؛ خدا خون مسیح و ایمان ما را وسیله ای ساخت برای نجات ما از غضب خود . « (رومیان ۳: ۲۵)
- ۱۱ . «... نجات ما بستگی به لطف خدا دارد و نه به رعایت قوانین خدا ... (رومیان ۶: ۱۵)» «... هیچ کس نمی تواند با حفظ دستورات مذهبی نجات پیدا کند . « (غلاطیه ۲: ۱۶) «... در نظر خدا ایمان ما مطرح است ...» (غلاطیه ۳: ۷)
- ۱۲ . «با دانستن قوانین مذهبی از چنگال گناه نجات پیدا نکردیم ؛ چون نه می توانیم آنها را رعایت کنیم و نه می کنیم . ولی خدا نقشه دیگری برای نجات ما کشیده بود . او فرزند خود عیسی مسیح را ... به این دنیا فرستاد ... و خود را برای آموزش گناهان ما قربانی کرد . « (رومیان ۸: ۳-۴) «روش قدیم می گفت ده فرمان موسی را اطاعت کن تا نجات پیدا کنی ؛ ولی هیچ کس نمی توانست و همه می مردند ؛ ولی روش جدید می گوید به مسیح ایمان بیاور و هرکس ایمان می آورد روح پاك خدا به او زندگی واقعی می دهد . «

(دوم قرنتس ۳: ۶)

۱۳. «... اینها دستورهای موقتی بودند که با آمدن مسیح از اعتبار افتادند.» (کولسی ۲: ۱۶)
۱۴. «... حالا دیگر در قید شریعت نیستید تا اسیر گناه شوید؛ بلکه به لطف خدا از قید آن آزاد شده اید.» (رومیان ۶: ۱۴) «... هر جا روح خداست در آنجا آزادی است. آزادی از تقلا برای نجات یافتن با اطاعت از قوانین خدا.» (دوم قرنتس ۳: ۱۷) «با ایمان به خدا از اسارت و غلامی قوانین خدا نجات یافته و فرزندان او شده ایم.» (غلاطیه ۴: ۵-۲)
۱۵. «... حالا می‌توانید حقیقتاً خدا را خدمت کنید؛ ولی نه از راه قبلی که از شریعت، یعنی تعدادی امر و نهی اطاعت می‌کردید؛ بلکه از این راه تازه، یعنی به وسیله روح پاک خدا.» (رومیان ۷: ۶)
۱۶. «... خدا مرا به کار گرفته تا غیر یهودیان را به راه راست هدایت کنم...» (غلاطیه ۲: ۹-۷)
۱۷. نگاه کنید به: باب ۱۵ از اعمال رسولان.
۱۸. پولس پس از این که خود را از سوی خداوند، مأمور هدایت غیر یهودیان می‌خواند، می‌گوید: «خدا... پطرس را برای هدایت یهودیان مقرر داشته بود...» (غلاطیه ۲: ۹)
۱۹. «حالا آیا دیگر کسی می‌تواند به خود بی‌بالد و بگوید من به کوشش خودم و با کارهای خوبی که خودم کرده‌ام، نجات یافته‌ام؟ هرگز، چرا؟ چون نجات ربطی به کارهای نیک ما ندارد...» (رومیان ۳: ۲۷)
۲۰. عین عبارت چنین است: «خوب، اگر ما به وسیله ایمان نجات می‌یابیم، آیا این به آن معناست که دیگر لازم نیست از دستورهای خدا اطاعت کنیم؟» (رومیان ۳: ۳۱)
۲۱. «... شما هم طبیعت سابق گناهکاران را مرده بدانید که دیگر فریب گناه را نمی‌خورد... دیگر اجازه ندهید گناه بر این بدن فانی شما تسلط پیدا کند.» (رومیان ۶: ۱۲-۱۱)
۲۲. «نگذارید بدنتان مثل بدن خداشناسان، اسیر شهوات باشد.» (اول تسالونیک ۴: ۵)
۲۳. (افسس ۵: ۳۳-۲۱)
۲۴. (افسس ۶: ۹-۱)
۲۵. (کولسی ۳: ۹-۸)
۲۶. (کولسی ۳: ۵)
۲۷. (کولسی ۳: ۱۳-۱۲)
۲۸. (کولسی ۳: ۱۹-۱۸)
۲۹. (کولسی ۳: ۲۵-۲۲)

۳۰. «... وظیفه ماست که با اشخاصی که عضو کلیسا هستند و زندگی گناه‌آلودی دارند، با شدت رفتار کنیم... برای این شخص زناکار خودتان قاضی هستید و باید او را از کلیسا بیرون کنید.» (اول قرن‌س ۱۲-۳: ۵)
۳۱. «اصلاً چرا پیش قاضی بروید؛ آن هم قاضی بی‌ایمان؟... آیا در تمام کلیسای شما حتی یک نفر عاقل پیدا نمی‌شود تا این اختلاف را حل کند.» (اول قرن‌س ۴-۵: ۶)
۳۲. «در اینجا برای آنهایی که ازدواج کرده‌اند، نه فقط یک پیشنهاد، بلکه یک دستور داریم. و این دستور از طرف من نیست؛ چون این چیزی است که خود خداوند فرموده است: زن نباید از شوهرش جدا شود. ولی اگر قبلاً جدا شده است، بهتر است یا مجرد بماند یا پیش شوهرش برگردد. شوهر هم نباید زن خود را طلاق بدهد.» (اول قرن‌س ۱۰-۱۱: ۷)
۳۳. پولس در این باره نیز سخن خود را چنین آغاز می‌کند که: «حالا می‌خواهم چند پیشنهاد هم بکنم که گرچه مستقیماً از طرف خداوند صادر نشده‌اند، ولی به نظر من درستند.» و در ادامه شقوق و حالات مختلفی را در مورد زوجیهایی که یک طرف آن مؤمن و طرف دیگر غیر مسیحی است، برمی‌شمرد و دستوراتی را صادر می‌نماید و در پایان نیز می‌گوید: «به هر حال در این مورد هر طور که می‌خواهید تصمیم بگیرید؛ ولی بدانید که باید آن طور که خدا برای شما مقرر کرده زندگی کنید.» (اول قرن‌س ۱۲-۱۷: ۷)
۳۴. «زن تا وقتی شوهرش زنده است، قسمتی از وجود اوست؛ اگر شوهرش بمیرد می‌تواند دوباره ازدواج کند. ولی فقط به شرط این که با یک مسیحی ازدواج کند. ولی به نظر من اگر ازدواج نکنند خوشحال‌تر است و من فکر می‌کنم آنچه می‌گویم از طرف روح خدا می‌گویم.» (اول قرن‌س ۳۹-۴۰: ۷)
۳۵. «پس کسی که ازدواج می‌کند، کار خوبی می‌کند و کسی که ازدواج نمی‌کند، کار بهتری می‌کند.» (اول قرن‌س ۳۸: ۷)
۳۶. عبارات ۱۳ تا ۱۸ باب ۸ از نامه اول قرن‌س و ۱۹ تا ۲۱ باب ۱۰ و همچنین ۲۵ و ۲۶ از همان باب تماماً درباره احکام مربوط به خریدن و خوردن گوشت حیوانات قربانی شده برای بتان است.
۳۷. عبارات ۲۷ و ۲۸ از باب ۱۰ همان نامه، به احکام مربوط به هم سفره شدن با بت پرستان اختصاص دارد.
۳۸. «... زن باید از شوهر خود اطاعت کند و شوهر او از مسیح اطاعت کند...» (اول قرن‌س ۳: ۱۱)
۳۹. «... اگر در جلسه‌ای مردی در وقت دعا یا موعظه، کلاهش را از سر بردارد، به مسیح بی‌احترامی

- کرده است. همین طور هم زنی که پیش دیگران دعا می کند یا پیغامی از طرف خدا می آورد، اگر سرش پوشیده نباشد، به شوهر بی احترامی کرده است. « (اول قرنتس ۱۱: ۵-۴)
۴۰. «خانمها باید در جلسات کلیسا ساکت باشند و صحبت نکنند...» (اول قرنتس ۱۴: ۳۴)
۴۱. «ولی کشیش باید آدم خوبی باشد تا کسی نتواند عیبی در او پیدا کند... نباید مشروب خوار و اهل دعوا باشد... شماسان نباید زیاد مشروب بخورند یا طمع پول داشته باشند.» (اول تیموتائوس ۳: ۳-۲ و ۸)
۴۲. «با کسانی که خداوند را دوست ندارند، رابطه نزدیک برقرار نکنید؛ چون قوم خدا نمی توانند با گناهکاران توافق داشته باشند. آیا روشنایی می تواند با تاریکی بسازد؟ آیا بین مسیح و شیطان توافق وجود دارد؟ چه وجه اشتراکی بین یک مسیحی و یک بی ایمان هست؟» (دوم قرنتس ۶: ۱۵-۱۴)
۴۳. «مگر نمی دانید مردم نادرست از برکات سلطنت خدا بی نصیب می مانند؟ ... کسانی که شهوتران و بت پرستند و عقب مردها و زنهای بدکاره می افتند و همین طور دزدها، طمع کارها، مستها و کسانی که به مردم تهمت می زنند یا مال مردم می خورند، در دنیای جدید که خدا سلطنت می کند، جایی ندارند.» (اول قرنتس ۶: ۱۰-۹)
۴۴. موننگمری وات که از این واقعه با عنوان «هلنیزه شدن» مسیحیت یاد می کند، می گوید: کلیسای اعظم (Great Church) که عمدتاً در امپراتوری بیزانس و روم شرقی گسترش داشت، از نظر فرهنگی دارای ریشه یونانی بود و بخشی از آن، که مسیحیان اروپا را در بر می گرفت، فرهنگ لاتینی داشت. او معتقد است که فرهنگ یونانی-لاتینی، جریان غالب مسیحیت گردید و لذا گرایشهای شرقی مسیحیت که در مسیحیان قبطی مصر و یعقوبی و نسطوری سوریه تجلی می یافت، به دلیل نپذیرفتن اعتقادنامه های اسقفان یونانی مآب، طرد و تکفیر شدند. نگاه کنید به: وات، و. م. برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان (ص ۷-۹)
۴۵. ر. ک: العطاس، م. ن. اسلام و دنیوی گری (ص ۱۸)
۴۶. ر. ک: (متا ۱۶: ۱۹) (۱۷) و (متا ۱۸: ۱۷-۱۵)
۴۷. ر. ک: (اعمال رسولان ۲: ۴۷-۴۰)
۴۸. «... رسولان به طور مرتب برای دعا در خانه خدا باهم جمع می شدند، آن هم در یک قسمت معین به اسم ایوان سلیمان...» (اعمال رسولان ۵: ۱۲، ۱۳، ۱۴)
۴۹. «... از آن روز به بعد (روز کشته شدن استیفان) شکنجه و آزار ایمان داران کلیسای اورشلیم شروع شد؛ به طوری که همه به یهودیه و سامره فرار کردند و فقط رسولان ماندند.» (اعمال رسول ۸: ۱)

۵۰. کلیسای اورشلیم چهار خدمت را برای خود تعریف می‌کند و تقسیم کاری هم برای آن در نظر می‌گیرد: «دعا»، «موعظه»، «تعلیم» و «تقسیم غذا بین فقرا». ر.ك: (اعمال رسولان ۶: ۲-۴)
۵۱. «پس رسولان و کشیشان با تمام اعضای کلیسا رأی دادند که دو نفر را همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند تا نتیجه این جلسه را به ایشان گزارش بدهند...» (اعمال رسولان ۱۵: ۲۲)
۵۲. «... از طرف خود، این دو نماینده را همراه عزیزانمان برنابا و پولس پیش شما (می)فرستیم...» (اعمال رسولان ۱۵: ۲۵)
۵۳. (اعمال رسولان، بابهای ۱۰ و ۱۱)
۵۴. برای تفصیل در این باره ر.ك: وات، و.م. برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان (ص ۱۸-۶) و همچنین به: نوذری، ع. مسیحیت، فصل چهارم.
۵۵. «بر سر مسائلی که جوابی ندارند و همچنین بر سر عقاید مذهبی بحث نکن. از جر و بحث بر سر قوانین مذهبی یهود هم خودداری کن؛ چون این بحثها نه فقط دردی را دوا نمی‌کند، بلکه به هر دو طرف ضربه می‌زند.» (تیطوس ۳: ۹)
۵۶. «وقتی را با بحث کردن روی عقاید پوچ و داستانه‌ها و افسانه‌های بی‌سر و ته تلف نکن...» (اول تیموتائوس ۴: ۷) «وارد بحثهای بی‌سر و ته نشو؛ بخصوص با کسانی که دم از علم و دانش می‌زنند. اینها دروغ می‌گویند و دانشی ندارند؛ چون حرفهایشان بی‌سر و ته و ضد خداست. بعضی از اینها به خاطر همین بحثها ایمانشان را از دست داده‌اند.» (اول تیموتائوس ۶: ۲۱-۲۰) همچنین ر.ك: (دوم تیموتائوس ۲: ۱۴، ۱۸-۱۶ و ۲۳)
۵۷. ر.ك: (اول قرنتس باب ۱۵)
۵۸. ر.ك: (کولسی ۱: ۲۳-۱۵)
۵۹. ر.ك: (تسالونیکي ۴: ۱۸-۱۳)
۶۰. «نگذارید دیگران با فلسفه‌های باطل خود، ایمان و شادی‌تان را از شما بگیرند. نظریات غلط و پوچ آنها بر افکار و عقاید مردم استوار است، نه بر فرمایشات مسیح: (کوسی ۲: ۸) «تمام گنجینه‌های حکمت و معرفت خدا در مسیح نهفته است.» (کولسی ۲: ۳)
۶۱. برای تفصیل در این باره نگاه کنید به: ژیلسون، ا. عقل و وحی در قرون وسطی.
۶۲. قرن نوزدهم در اروپا، قرن نفی حقیقت دین و قبول مصلحت‌اندیشانه آن است. یعنی پس از یک دوره انکار و روگردانی مطلق از دین، اینک با مآل اندیشی متفکران اجتماعی و روان‌شناسان، نوعی انعطاف

در این مسأله پدید آمد و دین به عنوان «اُکذوبه ای ناگزیر و مفید» معرفی گردید. ولتر می گوید حتی اگر حقیقتاً خدایی وجود نداشته باشد، لازم است آن را به وجود آورد. کنت در عین متعلق دانستن آن به دوره کودکی بشر، آن را برای حفظ انسجام اجتماعی و مشروعیت بخشی به ساخت قدرت در جامعه لازم ارزیابی کرد. رادکلیف براون آن را یک پاور نادرست، اما دارای کارکرد برشمرده؛ از نظر فروید و یونگ، دین یک توهم پاتولوژیک و در عین حال، تسلی بخش بود و مارکس با تمام بدبینی اش نسبت به دین، آن را آه ستمدیدگان دانست. بدیهی است که چنین رویکردهایی هیچ گاه برای دین، حقیقت و اصالتی قائل نبودند و آینده ای برای آن نمی دیدند.

منابع

- تنی، مریل سی. معرفی عهد جدید (۲ مجلد) ترجمه طاطا ووس میکائیلان، بی جا، حیات ابدی، بی تا.
- تیلیش، پل. الهیات فرهنگ، ترجمه مراد فرهادپور و فضل الله پاکزاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶.
- ژیلسون، اتین. عقل و وحی در قرون وسطی، ترجمه شهرام پازوکی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- العطاس، محمد نقیب. اسلام و دنیوی گری، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- فروند، ژولین. جامعه شناسی ماکس وبر ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، نیکان، ۱۳۶۲.
- قطب، محمد. العلمانیون و الاسلام، قاهره، بیروت، الشروق، ۱۹۹۴.
- میشل، توماس. کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
- میلر، و.م. تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، لیسینگ آلمان، ۱۹۳۱.
- نوذری، عزت الله. مسیحیت از آغاز تا عصر روشنگری، بی جا، بی تا.
- نیچه، فردریک ویلهلم. دجال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران، آگاه، ۱۳۵۲.
- وات، ویلیام مونتگمری. برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
- یاسپرس، کارل. مسیح، ترجمه احمد سمیعی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- انجیل عیسی مسیح، تهران، سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس، ۱۳۵۷.